

Sparks of The rise of modernism in the novel “When we left the prison”;

By Abd Al-Rahman Munif

Mahin HajiZade, Mahsa Nazari

Abstract

After the current of modernism emerged in Western countries and grew rapidly, the Arab countries, like other developing countries, welcomed this trend and created works with this theme. The modern novel then separated itself from the classic novel by form and content components; In the way which the author imagines the objective events of social life in the classic novel; But modern novel, considers individuality and the world within man, more than his social aspects, and prefers the subconscious mind to the conscious. Abd al-Rahman Munif, the author of Saudi Arabia, has tried to show the characteristics of a modern novel in his novel “When we left the prison”, and has been successful in this field. In this research, the selected work “When we left the prison”, has been studied by descriptive-analytical method and an attempt has been made to analyze some components of modernism. The findings show that the novel, as a modernist one, has all the characteristics of such novels and well shows the loneliness, despair, isolation, confinement, failure and emptiness of contemporary man; A man who has no escape from the bitter and absurd reality around him and has passively surrendered to his wanderings.

Keywords: Modernism, Absurdism, Humanism, Abd al-Rahman Munif, “When we left the prison”.

بارقه‌های طلوع مدرنیسم در رمان حین ترکنا الجسر؛

اثر عبدالرحمن منیف

مهین حاجی‌زاده^۱

مهسا نظری^۲

چکیده

پس از اینکه جریان مدرنیسم در کشورهای غربی به وجود آمد و به سرعت رشد کرد، کشورهای عربی نیز همچون سایر کشورهای در حال توسعه از این جریان استقبال کردند و آثاری را با این مضمون آفریدند. سپس رمان مدرن به وسیله مؤلفه‌های فرمی و محتوایی راه خود را از رمان کلاسیک جدا کرد؛ بدین صورت که در رمان کلاسیک، نویسنده، وقایع عینی زندگی اجتماعی را به تصویر می‌کشد؛ اما در رمان مدرن، فردیت و دنیای درون انسان بیش از جنبه‌های اجتماعی او مورد توجه قرار می‌گیرد و ضمیر ناخودآگاه بر خودآگاه ترجیح داده می‌شود. عبدالرحمن منیف، نویسنده عربستانی تبار جهان عرب در رمان حین ترکنا الجسر خود تلاش کرده تا شاخصه‌های رمان مدرن را به نمایش گذارد و در این عرصه نیز موفق بوده است. در این پژوهش، اثر برگزیده حین ترکنا الجسر، با روش توصیفی تحلیلی مورد بررسی قرار گرفته و تلاش شده تا برخی از مؤلفه‌های مدرنیسم نیز واکاوی شود. یافته‌ها نشان می‌دهد که رمان مورد بحث، به عنوان رمان مدرنیستی، همه ویژگی‌های این دست رمان‌ها را دارا است و به خوبی، تنهایی، یأس، انزوا، محصور بودن، شکست و پوچی انسان معاصر را نشان می‌دهد؛ انسانی که از واقعیت تلخ و پوچ پیرامون خود، راه گریزی ندارد و منفعلانه خود را تسلیم سرگردانی‌هایش کرده است.

کلیدواژه‌ها: مدرنیسم، پوچ‌گرایی، اومانیزم، عبدالرحمن منیف، حین ترکنا الجسر.

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان. (نویسنده مسئول)

hajizadeh_tma@yahoo.com

۲. دانش‌آموخته کارشناسی‌ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان.

mahsanazari@yahoo.com

مقدمه

مدرنیسم یا نوگرایی با بن‌مایه‌هایی که دارد، از جمله «بازتابندگی زیبایی‌شناسی، ابهام و ایهام، ادغام، قرینه‌سازی، تداخل یا مونتاژ، تناقض، عدم قطعیت و نااطمینانی، کنار گذاشتن یا معاف‌داشتن فاعل فردی یکپارچه و متحد»، (نوذری، ۱۳۷۹: ۳۸۴) در جهان عرب، با نفوذ سریع به عرصه ادبیات، سرنوشت تازه‌ای را برای آثار متأثر از این جریان رقم زد؛ چراکه چشم‌پوشی از چنین جریان عظیم و جهانی برای نویسندگان واقعی و برجسته جهان عرب و نیز شاعران آن، تسامحی عجیب و غیرعادی به شمار می‌آید. (کلیب، ۱۹۹۷: ۷)

خلق شخصیت‌های نو با ویژگی‌ها و ذهنیات متفاوت نسبت به دوران پیشامدرن، یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های رمان نو است. در رمان مدرن، شخصیت‌ها، انسان‌های مصلح اجتماعی نیستند که دیگران را با اعمالشان به سوی خیر هدایت کنند؛ بلکه شخصیت رمان مدرن، فاصله عاطفی زیادی بین خود و دنیای پیرامونش حس می‌کند. او حتی توانایی برقراری ارتباط با دیگران را نیز از دست داده و اوقات خود را در تنهایی و انزوای خودساخته خویش و در بین توهمات و افکار مریض خود سپری می‌کند. او یا به‌درستی، نیازهایش را نمی‌شناسد و یا اگر می‌شناسد راهی برای ارضای آن‌ها نمی‌یابد. او مدام غرق در خاطرات عذاب‌آور خود می‌شود و به‌نوعی به شکنجه روحی خود می‌پردازد. باید گفت که شخصیت‌های رمان مدرن، برخلاف آثار پیشامدرن، عوامل خارجی و بیرونی را در سرنوشت شومی که بدان دچار شده‌اند، دخیل نمی‌دانند؛ بلکه تمام فلاکت‌ها و سیه‌روزی‌هایی که بدان دچار شده‌اند را یک‌تنه بر عهده می‌گیرند و منشأ همه این گرفتاری‌ها را از خودشان می‌دانند.

«عبدالرحمن منیف» یکی از نویسندگان برجسته جهان عرب است که در رمان خود با نام حین ترکنا الجسر، جهانی دوسویه، متناقض، پر از ترس و دودلی و سرشار از حقارت را به تصویر می‌کشد و در تلاش است دغدغه‌ها و نگرانی‌های خود را به گوش جهانیان برساند و اعراب را از خوابی سنگین بیدار کند. نویسنده در این رمان به‌جای روایت رویدادهای بیرونی، تحولات روحی‌روانی شخصیت‌های اصلی داستان را رصد کرده و به نمایش می‌گذارد.

از آنجا که یکی از تفاوت‌های داستان‌های مدرن با داستان‌های سنتی، وداع با راوی

دانای کل و بهره‌گیری بیشتر از زاویه دید اول‌شخص است، منیف نیز به‌عنوان نویسنده‌ای مدرنیست، بیشتر ترجیح می‌دهد در داستان‌هایش، از زاویه دید اول‌شخص استفاده کند. او در حقیقت با انتخاب زاویه دید اول‌شخص، واسطه میان مخاطب و دنیای داستان را حذف کرده و احساسات قهرمان داستان را به‌خوبی به خواننده منعکس می‌کند.

با توجه به اینکه منیف نویسنده‌ای بسیار تأثیرگذار و دارای طرز تفکر خاصی در جهان عرب است که آثار او در ایران کمتر بررسی شده، همین امر نگارنده را به بررسی آثار او سوق داد و بر آن داشت تا با استخراج مؤلفه‌های رمان مدرن، به نقد و بررسی رمان حین ترکنا الجسر او بپردازد. از آنجا که چرخه داستان‌های مدرنیستی نیز مثل هر داستان دیگری، بر محور شخصیت اصلی می‌چرخد (این امر در داستان‌های مدرنیستی، چشم‌گیرتر است) نگارنده در بررسی محتوای این رمان از شخصیت اصلی (زکی نداوی) استمداد می‌جوید و شاخصه‌های مدرنیسم را بر اساس شخصیت اصلی می‌سنجد و در این راستا می‌کوشد تا به سؤالات زیر پاسخ دهد:

۱. شاخصه‌های مدرنیستی رمان حین ترکنا الجسر کدام است؟

۲. منیف در پرداختن به مؤلفه‌های مدرنیستی این رمان تا چه حدی موفق بوده است؟

پیشینه پژوهش

در مورد رمان حین ترکنا الجسر عبدالرحمن منیف، پژوهش‌هایی صورت گرفته است؛ از جمله مقاله‌ای تحت عنوان «کارکرد توصیف در رمان حین ترکنا الجسر» توسط راضیه سادات الحسینی و فرامرز میرزایی که در زمستان ۱۳۹۳ به رشته تحریر درآمده و در آن به تفاوت روایت و توصیف در این رمان پرداخته شده و نیز توصیف‌های متفاوتی که منیف در رمان خود از آن بهره‌جسته را تبیین کرده است.

همچنین مقاله دیگری با عنوان «نقد کهن‌الگویی در رمان حین ترکنا الجسر» توسط جواد اصغری و مهران نجفی حاجیور در اسفند ۱۳۹۰ نوشته شده که پژوهش مذکور این رمان را بر اساس نظریه کارل گوستاو یونگ، بررسی و تحلیل کرده است؛ اما طبق بررسی‌های انجام‌شده، در مورد مدرنیسم و مؤلفه‌های آن در این رمان، پژوهشی صورت نگرفته است.

گفتنی است که در ادبیات عرب، «حنا مینه» به عنوان پدر رمان مدرن شناخته شده و از دیگر رمان‌های مدرنیستی ادبیات عرب می‌توان به رمان السکرية اثر نجیب محفوظ و موسم الحجرة الی الشمال اثر طیب صالح، اشاره کرد.

۱- سخنی در مفهوم مدرنیسم

مدرنیسم یا نوگرایی، اصطلاحی است که به یکی از اساسی‌ترین جریان‌ها در شعر، داستان‌نویسی، نمایش‌نامه‌نویسی، موسیقی و دیگر هنرهای کشورهای غربی گفته می‌شود. با کمی تأمل، می‌توان واژه مدرنیسم را به مجموعه‌ای از جنبش‌های زیباشناختی و اخلاقی محدود کرد که همگی در اروپا در دهه ۱۸۸۰ سر برآورده و قبل و بعد از جنگ جهانی اول، به رشد و شکوفایی رسیدند و در مراکز علمی و دانشگاهی اروپا و آمریکای بعد از جنگ جهانی دوم، نهادینه و تثبیت شدند. (نوذری، ۱۳۷۹: ۳۸۲)

در فرهنگ لغت آریان‌پور، واژه مدرن چنین معنا شده است: تجددطلبی، بیان جدید، امروزی، نوین، جدید، باب روز، معاصر، متجدد، تجددخواه. (آریان‌پور کاشانی، ۱۳۸۸: ۳۷۱/۲) اصطلاح مدرن به معنای «امروزی» است و به نوشته‌ای گفته می‌شود که در آن علاقه شدید به نوجویی، باعث نقض شکل‌ها و جنبه‌های فنی سنتی می‌شود. فردیت و دنیای درون انسان، بیش از جنبه‌های اجتماعی او توجه می‌شود و ضمیر ناخودآگاه بر خودآگاه ترجیح داده می‌شود. نویسنده مدرنیست به منطق و اخلاق بی‌اعتناست و از بسیاری جهات، می‌توان مدرنیسم را عکس‌العملی دانست علیه واقع‌گرایی و ناتوریسم و همه حقایق علمی که این دو مکتب بر آن‌ها تکیه دارند. (میرصادقی، ۱۳۸۷: ۲۳۹)

اما مدرنیسم در ادبیات، نوعی جدایی از قواعد، سنت‌ها و قراردادهای مستقر، راه و شیوه‌های تازه در نگرش به موقعیت و نقش انسان در هستی و بسیاری تجربه‌های دیگر در زمینه شکل و سبک است و مشخصه عمده ادبیات مدرنیسم، طرد سنت‌های قرن ۱۹ و توافق بین مؤلف و خواننده است. (کادن، ۱۳۸۰: ۲۴۵)

«لون» در نوشته‌ای هوشمندانه درباره چهار بن‌مایه ممیز مدرنیسم چنین می‌نویسد: نخست،

خودپردازی مدرنیسم، بدان معنی که هنرمندان، نویسندگان و آهنگ‌سازان نوگرا می‌کوشند تا در آثار خود، توجه مخاطب را به روش و روال پدیدآوردن جلب کنند. استفاده «ماتیس» از رنگ و چشم‌انداز برای نشان‌دادن اهمیت رنگ به مثابه هنر، نمونه‌ای از مثال بارز برای این ویژگی است. در این مورد، خالق اثر می‌کوشد تا به‌عمد از ارائه و نمایش عینی واقعیت خارجی فاصله بگیرد. دوم، کنار هم چیدن یا مونتاژ واحدها یا قطعات یک شیء یا موضوع واحد از دیدگاه‌ها و چشم‌اندازهای مختلف که روایت را از سادگی و روشنی دور می‌کند. گذشته، حال و آینده‌گویی، جنبه‌ها و چشم‌اندازهای گوناگون یک حالت ممتد هستند.

تناقض، ابهام، عدم قطعیت و ناپایداری، سومین درون‌مایه مهم نوگرایی است. شواهد و نمونه‌های حاکی از این ویژگی را می‌توان در آفرینش آثاری دانست که خواننده را دچار سردرگمی و تجربه‌ای معمای و مرموز می‌کند؛ مثل «کافکا» و سرانجام آنکه در مدرنیسم مسئله «انسجام موضوع یا شخصیت» به‌طور کلی منتفی است. برای مثال، برخلاف شخصیت‌های منسجم و منطقی رمان‌های واقع‌گرا، رمان‌های مدرنیستی، به اشخاصی می‌پردازند که بر اثر کشمکش‌های روانی، چند شقه شده و از هم گسیخته‌اند. (بوین، ۱۳۸۰: ۶۳)

۲- خلاصه رمان حین تر کنا الجسر

رمان حین تر کنا الجسر عبدالرحمن منیف، رمانی مدرنیستی است و داستان سربازی شکست‌خورده، به نام «زکی نداوی» را روایت کرده و روحیه شکسته او را به تصویر می‌کشد. این داستان، پس از شکست‌های متوالی اعراب از اسرائیل، نگاشته شده است. در این داستان، زکی نداوی همراه سگ شکاری‌اش «وردان»، در جست‌وجوی پرنده‌ای افسانه‌ای و رؤیایی هستند که زکی، آن را شاه مرغابی‌ها می‌خواند. در نظر زکی نداوی، با شکار آن مرغابی، او به موفقیت بزرگی دست می‌یابد و این شکار، آن‌قدر برایش مهم است که روزها و شب‌ها در جنگل و در روزهای سخت و سرد و رقت‌بار، به انتظار آن پرنده می‌نشیند. او در این مسیر، با پیرمردی آشنا می‌شود که از او در مورد شکار آن مرغابی می‌پرسد و آن پیرمرد، پس از گفت‌وگوی بسیار، وقتی می‌بیند که زکی، برای شکار آن مرغابی، مُصر است او را راهنمایی

می‌کند که در شب چهاردهم به شکار دست بیاید؛ زکی نداوی، منتظر می‌ماند تا وقت مقرر فرارسد.

در طول داستان، زکی نداوی بسیار اندوهگین است؛ این اندوه به قدری است که زکی با دیدن هر چیزی، به یاد آن روزها می‌افتد. روزهایی که به همراه اوستا، ذیاب، رمزی و دیگران، به ساختن پلی مشغول بودند که می‌خواستند بعد از اتمام کار، از روی آن عبور کنند و به سرزمین دشمن پا بگذارند و بدین طریق، دشمن را شکست دهند؛ اما به دستور بزرگان کشور و بدون هیچ مقاومتی، پل را نیمه‌کاره رها کرده و هر کدام به کارهای خود مشغول شدند. اینکه زکی نداوی در حسرت آن روزها، وجودش پر از تناقض و کینه شده و پشیمان است از اینکه چرا پل را رها کردند و اگر نمی‌خواستند کار ساختن پل را تمام کنند، حداقل آن را نابود می‌کردند تا به دست دشمن نیفتد و وسیله‌ای برای پیروزی دشمن نشود.

زکی نداوی برای آرامش روحی خود، پس از آن شکست تصمیم می‌گیرد، شاه مرغابی را که با دیدنش به یاد پل می‌افتد، شکار کند؛ بنابراین در پایان داستان، زکی نداوی در شب چهاردهم در جنگل، پرنده‌ای را که با گلوله شکار کرده بود از آب بیرون می‌کشد و در زیر نور ماه، آن را بالا می‌گیرد و به آن نگاه می‌کند؛ ولی به جای آن مرغابی، زشت‌ترین و سیاه‌ترین جغدی را می‌بیند که شکار کرده است.

در نهایت هم حادثه دیگری رخ می‌دهد و آن، اینکه سر وردان، زمانی که در سبزه‌زار مشغول گشت و گذار بودند به سنگ می‌خورد و با این ضربه، وردان می‌میرد. پس از این حادثه‌ها، زکی نداوی از عالم خیال و وهم، به عالم واقعی برمی‌گردد و دیگر حقارت را نمی‌پذیرد، انسانی سرسخت می‌شود، به تصمیماتش عمل می‌کند، دیگر کسی نمی‌تواند او را از تصمیماتش بازدارد و مانع عملش شود. او به عالم واقع و نزد کسانی که منتظر بازگشت پل هستند، برمی‌گردد.

۳- مؤلفه‌های رمان مدرن در حین ترکنا الجسر

طبق بررسی‌های صورت گرفته، رمان حین ترکنا الجسر عبدالرحمن منیف در تصویرسازی مؤلفه‌های رمان مدرن، از جمله: ضدقهرمان‌بودن، بدبینی، احساس حقارت، سرگردانی، بی‌هویتی، عدم قطعیت و... بسیار موفق بوده است که نگارنده این مقاله، تنها چند مورد را واکاوی می‌کند.

۳-۱- ضدقهرمان‌بودن و ایجاد شهر آشوب

مهم‌ترین ویژگی محتوایی رمان‌های مدرنیستی که با تحولات بنیادین اجتماعی و خودآیی و خویش‌نگری ملی شکل می‌گیرد، انتقاد از مظاهر تحجر سیاسی و فرهنگی است. بی‌گمان هر مرحله تازه تاریخی، شکل‌های بیانی جدید و موردنیاز خود را می‌طلبد و نمونه‌های تازه ادبی، تحت تأثیر انگیزه‌های اجتماعی و فرهنگی پدید می‌آید. (میرعابدینی، ۱۳۸۷: ۱۷/۱)

از دیرباز تا کنون، ادبیات همچون آینه‌ای تمام‌نما برای انعکاس وقایع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه عمل کرده است. بدبینی فلسفی بشر به اوضاع و امور جهان، پیشرفت علم و صنعتی شدن کشورها، موجی از اضطراب، سردرگمی، یأس و تنهایی را با خود به همراه آورد و موجب به وجود آمدن ویران‌شهرها یا «آنتی اتوپیا»ها در مقابل آرمان‌شهرها یا «اتوپیا»ها شد و به تبع آن، ضدقهرمان‌هایی به وجود آمدند که متناسب با ویران‌شهرها، شخصیت‌هایی به شدت سردرگم، منفعل، پوچ و گاهی شرور بودند. (بزرگ بیگدلی، ۱۳۹۲: ۱۰۷۵)

پس، قهرمانان ادبیات مدرنیستی دارای خصوصیات والایی نیستند؛ به عنوان مثال به طبقه اجتماعی بالایی تعلق ندارند و یا مثلاً با نیروهای ماورای طبیعت، دست‌وپنجه نرم نمی‌کنند. رمان حین ترکنا الجسر منیف هم که رمانی مدرنیستی با تمام ویژگی‌های این دست رمان‌ها است، پس از شکست‌های متوالی اعراب در برابر اسرائیل به نگارش درآمده و بستر مناسبی را برای خلق چنین ادبیاتی، با چنین ضدقهرمان‌ها و ویران‌شهرهایی پیدا کرده است؛ بستری که مأمنی برای شکست‌خوردگانی است که امید به آزادی و تغییر در آن‌ها، خفه شده است. زکی نداوی، قهرمان داستان، موجودی افسرده، منزوی و تک‌افتاده است و نمی‌تواند از بند تناقض‌های درونی خویش رهایی یابد. او در طول داستان، فقط به پل می‌اندیشد و نمی‌تواند

ماجرای پل را به باد فراموشی بسپارد و همواره خودش را نفرین می کند و همین امر، آرامش را سلب کرده است.

در واقع، حادثه پل، زندگی زکی را تعریف می کند و سرنوشت وی با پل گره خورده و شکست در آن، مرگ استعاری او را رقم می زند؛ چرا که این ماجرا او را به مرده متحرکی بدل ساخته و همواره در دام آن اسیر می ماند و نمی تواند خودش و مافوق هایش را به دلیل صدور فرمان عقب نشینی و واداشتنش به ترک پست ببخشد: «عقلی یشعل بالآف الافکار... لكن الجسر جعل افکاری تتداخل لدرجة لأعرف كيف اتصرف»^۱ (ص ۲۹) (هزاران فکر توی مخم رژه می رود؛ ولی پل جواری افکارم را ریخت به هم که حالا دیگر نمی دانم چطور رفتار کنم.؛ (ص ۳۶) «فکرت بالآف الاشياء لكن الجسر قفز كغيمة سوداء في وجهي. لم أعد قادراً على رؤية أي شيء» (ص ۴۵) (هزار چیز از خاطرم گذشت؛ اما پل همچون ابری سیاه جلوی صورتم جهید. دیگر نای دیدن هیچ چیزی را نداشتم. (ص ۵۳) پل در ک او را مختل می کند و امکان هر اقدامی را از او سلب می کند؛ گویی او را به دلیل دست روی دست گذاشتن در آن روز نکبت بار، نفرین می کند.

زکی نداوی تصویر شهروندان عرب است که در مکانی باز، زندانی اند و فقط می توانند شکست، غم، تردید، و بی حاصلی را علاوه بر فقدان هویت، عزت نفس، مردانگی و آزادی حس کنند. از این رو او معتقد است که یأس در لحظه تولد زاده می شود و همراه با کودک رشد می کند و به مدرسه می رود و بزرگان کشور، از زمان مدرسه شکست را به بچه ها یاد می دهند؛ به طوری که شکست خوردن جزء فرهنگ اعراب محسوب می شود.

به باور زکی، پل، سمبل استقامت بود و حالا که آن را رها کرده اند، دیگر هرگز نخواهند توانست در برابر دشمن ایستادگی کنند و او را شکست دهند. او این مطلب را به شکل نمادین در هیئت یک لاک پشت بیان می کند: «و فکرت: الحيوانات الصغيرة، حتى السلحفاة التي احتفظت بها ثلاثة أسابيع و اردتها ان تكون رمزاً لصمود من نوع ما، لما كنت تبني الجسر، حتى السلحفاة أضعفها... ماذا تريد الآن؟» (ص ۷۸) (فکر کردم به جانوران کوچک، حتی

۱. اطلاعات نسخه اصلی و ترجمه این رمان در فهرست منابع آمده است.

لاک پشتی که سه هفته نگاه داشتم و می خواستم به شکلی سمبل استقامت باشد؛ وقتی پل را می ساختند، آن لاک پشت را هم گم کردم، حالا دنبال چه هستم؟» (ص ۹۱) با گم کردن سمبل استقامت دوباره موجی از ناامیدی به سراغش آمده و او را می رنجاند و معتقد است که خون در رگانش وجود ندارد: «يجب ان أتوقف عن كل شيء... ما أنا الا انسان تحولت شرايينه إلى سواقي مليئة بالبول!» (ص ۸۱) (باید دست از همه چیز بردارم. من هیچی نیستم جز آدمی که رگ هایش تبدیل شده به جویی پُر ادرار!) (ص ۹۳)

زکی رؤیای پردازی است که اسیر کابوس پل است و برای رهایی از آن از هیچ کاری دریغ نمی کند و این کابوس، او را به کینه ای دچار کرده که این کینه، یا راه رهایی او از این کابوس است و یا راه نابودی. در واقع زکی برای رهایی از این کابوس بود که شکارچی شد و در جست و جوی راه فراری است که آرزوی سرکوب شده شلیک به طرف دشمن در روز پل را جبران کند. او خود و وردان (سگ شکاری اش) را سربازانی می داند که مشغول نبرد در میدان جنگ هستند، می خواهد از پرندگان انتقام بگیرد، هر مواجهه ای با پرندگان را نوعی جنگ کوچک می داند و نیز بزرگ ترین و اصلی ترین جنگ را جنگی می داند که با شاه مرغابی ها باشد. او که در جنگ با دشمن شکست خورده، کشتن هر پرنده، احساس کشتن دشمن را در او زنده می کند و بدین ترتیب کینه ای بزرگ تر در دلش زنده می شود: «أيتها الطيور الهجينة أريد أن انتقم! و تتساقط. كانت كل طليقة تحمل ضحية أخرى. و كل ضحية تولد في نفسى كراهية أكبر لهذا الطيور. و أقول لها بحقد: أيتها الطيور الحزينة... أيتها الطيور ألتى أفلتت من الطليقة، اذهبي و قولي لأمهاتك: الصياد المطعون ينتظر!» (ص ۱۱۰) (پرنده های پست، می خواهم انتقام بگیرم. می ریختند روی زمین. هر تیر، خبر از قربانی دیگری می داد و هر قربانی، در دلم کینه ای بزرگ تر از این پرنده ها می کاشت؛ و با کینه به او گفتم: هی پرنده های غمگین، پرنده هایی که از تیر قصر در رفتید، برید و به مادر تون بگید، یک شکارچی زخم خورده منتظره!) (ص ۱۲۲)

زکی نداوی فردی در مانده و از کار افتاده است و این را بارها صراحتاً در داستان بیان کرده است: «أنا زكى نداوى... العجز فى دمي، البلاهة فى دمي... و لا أستحق شيئاً! وردان، قل شيئاً

لربك المخذول لأشعر أئني ما زلت مهما... و ما زلت أحياء.» (ص ۱۸) (من زکی نداوی ناتوانی تو خونمه، حماقت تو رگمه، مفتم هم گرونه! وردان، یه چیزی به صاحب درموندهت بگو تا خیال کنم هنوز مهم و زنده‌ام.) (ص ۲۵)

بنابراین، «زکی نداوی» قهرمان رمان حین ترکنا الجسر، فردی ناتوان، ضعیف، در مانده، تنها، ترسو، روانی، حقیر، از کار افتاده و هراس زده است. در چنین حالتی دیگر، خواننده علاقه‌ای به یافتن مشابهت میان خود و چنین شخصیتی ندارد و دیگر او را الگویی برای خود قرار نمی‌دهد. برخلاف داستان‌های پیشامدرن که در آن، قهرمان داستان، فردی برجسته و برتر از پیرامون خود و بسیار تواناست؛ در داستان‌های مدرن، شخصیت‌ها اغلب معمولی و درگیر مشکلات خود هستند و دیگر مجالی برای قهرمان‌بازی و جلب توجه خواننده ندارند. در یک کلام، دورهٔ مدرن، دورهٔ زوال حماسه و قهرمان‌گرایی حماسی است و در آن، قهرمان داستان به فکر نجات هیچ کس نیست و راه تسلیم و کوتاهی در پیش گرفته است.

۲-۳- تفکر اومانستی (انسان‌محوری) یا تقدس‌زدایی

در عصر حاضر و با دید انتقادی که نسبت به متون مقدس پیدا شد، چالش‌هایی برای رمزگشایی این متون به وجود آمد و رویکردهای جدید نسبت به کتاب مقدس، شکستگی تقدس این متون را در پی داشت. ناقدان ادبی، با بی‌اعتنایی به کتاب مقدس به کالبدشکافی متون دینی دست زدند و مطالب و مضامین موجود در آن را موشکافانه ریشه‌یابی کردند و زبان‌شناسان هم کلمه به کلمه این متون را بررسی کردند و در پی این موشکافی‌ها، یافته‌های جدیدی به وجود آمد و عقاید مذهبی را بیش‌ازپیش لرزاند که می‌تواند حاکی از کم‌رنگ شدن قدرت دستگاه پاپ در اروپا باشد. در پی این اتفاقات، دههٔ واپسین قرن نوزدهم، زمان انقضای ارزش‌های دینی در اروپا بود که جملهٔ معروف نیچه (مرگ خدا) ناظر بر این مدعاست. (وولف، ۱۳۸۸: ۳۰) ثمرهٔ این چالش‌ها و بررسی‌ها در عصر مدرن، به وجود آمدن طرز تفکر اومانستی و پس از آن تقدس‌زدایی بود.

اومانسیم، طرز تفکری است که مفاهیم بشری را در مرکز توجه و هدف خود قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، بشر را به روی گردانی از خالق خویش و اهمیت‌دادن به خود وجودی و

هویتی فرامی خواند. رمان حین ترکنا الجسر عبدالرحمن منیف، به عنوان رمانی که در عصر مدرن نوشته شده، خالی از ویژگی‌های عصر مدرنیستی نیست و ویژگی تقدس‌زدایی در این رمان، به خوبی مشهود است که از آغاز تا پایان داستان در گفته‌های زکی نداوی خودنمایی می‌کند.

رمان مورد بحث، دربرگیرنده پرسش‌هایی در مورد این جهان و وجود خداست. در واقع فهم زکی از خداوند کاملاً منفی است و در این رمان، خداوند به عنوان نیروی ناشناس و ضعیف که قصدش آزار و اذیت آدمیان است تصویر می‌شود و در این میان، زکی قصد دارد آدمیان را از این شکنجه‌ها رها سازد: «قلت لإله مجهول، لا أعترف له بأى سلطان: فى ماضى حكمت كل شىء... والآن... أنا الذى سأحكم. اخلق بقدر ما تشاء... وسأقتل، حتى إذا التقينا و تواجهت أعیننا، فسوف تعرف أن الانسان أقوى من كل المخلوقات، لیس أخواها فقط، بل اشرسها!» (ص ۱۲) (رو به خدایی ناشناس که هیچ‌گاه در برابرش گردن کج نکرده‌ام، گفتم: قدیما، حاکم همه چی بودی، اما حالا حاکم منم. هرچی دلت می‌خواد درست کن، من درو می‌کنم. تا وقتی به هم برسیم و چشمون به هم بیفته، دستت میاد که انسان از همه موجودات نه فقط پرزورتره، حتی قوی‌تره!) (ص ۱۹)

ایمان زکی نداوی به خداوند به قدری سست است که در نظرش، خدایی وجود ندارد که تکیه‌گاه بندگانش در شرایط سخت باشد: «و لم أعد أتذكر أية الهة يمكن أن تسند بنائى الذى هوى!» (ص ۱۴) (هیچ خدایی را که می‌توانست تکیه‌گاه بنایم ویرانم باشد، به یاد نیاوردم.) (ص ۲۱) همچنین او معتقد است که خداوند، وقتی قصد جان آدمیان را دارد با مهارت هرچه تمام این کار را انجام می‌دهد، طوری که بندگانش متوجه نشوند و نیز، باید گفت که زکی نداوی برای خدا شریک قرار می‌دهد که این امر از گفته خودش مشخص است که به جای خدا، خدایان آورده و می‌گوید: «حتى الله عندما يريد أن يسحب أرواح البشر يفعل ذلك بخبث لکی لا يحسوا!» (ص ۵۱) (خدایان وقتی قصد جان آدمی می‌کنند، این کار را با بدجنسی و نیرنگ می‌کنند تا آدمیزاد بو نبره، شستش خبردار نشه.) (ص ۶۰)

زکی، خود نیز می‌گوید که خدا را نشناخته است و در طول داستان، دو بار صراحتاً

اعتراف کرده که رو به خدایی ناشناس دعا کرده است: «صعدت ابتهالات حارة لشیء.»؛ (ص ۱۹۱) (دعاهایی گرم و صمیمی رو به چیزی ناشناس به هوا برخاست.) (ص ۱۹ و ۲۰۶) اما با این وجود زکی در جایی از داستان، خدا را شکر می‌کند: «شکراً لله ان الانسان لا یمشی بهذه الطریقه دائماً» (ص ۵۵) (خدا را شکر که آدم مجبور نیست همیشه این طور راه برود.) (ص ۶۵) و این، حاکی از آن است که انسان هرچقدر هم که خود را از خدا دور کند باز، ندایی درونی او را به خدا نزدیک می‌کند و تمامی آدمیان، وجود خود را از خدا می‌دانند؛ حتی زکی که خدا را ناشناس تلقی می‌کند و ایمانش نسبت به خدا سست است، به دلیل درست راه رفتنش، از خدا شکرگزاری می‌کند و آن را نعمتی از جانب خدا می‌داند. همچنین با اینکه او، در جاهایی از داستان، نسبت به خدا شرک می‌ورزد و او را ضعیف تلقی می‌کند، اما در جای دیگر، همین زکی نداوی، خدا را از همه داناتر می‌داند: «کاد یقول انه یعلم اکثر من الله» (ص ۱۵۷) (می‌خواست بگوید از خدا هم بیشتر می‌داند.) (ص ۱۷۱)

در نظر نگارنده، شرک به خداوند از سوی زکی به دلیل تناقضی است که از شکست‌های او ناشی شده؛ چون این شکست‌ها، ویژگی‌هایی چون دوگانگی، یأس، ترس، احساس پوچی و حقارت را درون او پدید آورده و همه این‌ها باعث سستی عقیده و در نهایت، شرک به خدا شده است.

۳-۳- نهیلیسم (پوچ‌گرایی)

حقارت، دوگانگی، بدبینی و یأس و نداشتن امید به فردایی که آینده‌ای مشخص ندارد و ناپایدار است، رفته‌رفته بشر را به پوچی سوق داده و آنجاست که انسان خود را در برابر هستی عاجز می‌یابد و هیچ سؤالی را نمی‌تواند قاطعانه پاسخ دهد.

نهیلیسم یا نیست‌انگاری که همواره یکی از دغدغه‌های فکری انسان بوده، منشأ تاریخی داشته و ریشه در فجایع، مصیبت‌ها، ناکامی‌ها و شکست‌های انسان در برابر حیات دارد. نهیلیسم، وضعیت روان‌شناختی و معرفت‌شناختی انسان را نشان می‌دهد که در آن معنای زندگی، هستی، خود و حیات از دست می‌رود و در پی آن، شرایطی اضطراب‌آفرین و یأس‌آور بر انسان حاکم می‌شود. (دهنوی، ۱۳۹۰: ۲۳۰)

با این تعاریف، درمی‌یابیم که زکی نداوی در رمان مورد بحث، تمام ویژگی‌های فرد نهیلیست را دارا است و به دنبال مصیبت‌ها، فجایع و شکست‌هایی که متحمل شده، زندگی و هستی و حیات را بیهوده می‌داند و در پی این بیهودگی، شرایط یأس آور و اضطراب‌آفرین و حزن‌انگیز بر داستان حاکم شده است. طرح رمان حین ترکنا الجسر به گونه‌ای است که گویا زکی، چاره‌ای جز احساس پوچی ندارد؛ چون او از آغاز تا پایان داستان به دنبال ملکه (شاه مرغابی‌ها) است و شب‌ها و روزها در سرمای زمستان، برای شکار این پرنده انتظار می‌کشد. سرانجام در پایان داستان، وقتی نزدیک شدن این پرنده افسانه‌ای را می‌بیند، به سمتش شلیک می‌کند و پرنده در آب می‌افتد و زکی با خوشحالی تمام، گمان می‌کند که پرنده را شکار کرده است؛ زمانی که او به شکار خود نزدیک می‌شود و در زیر نور ماه، آن را بالا می‌گیرد، می‌بیند زشت‌ترین جغد دنیا را به جای ملکه شکار کرده و دوباره شکست را متحمل می‌شود و تمام تلاش‌ها و انتظارهایش را بیهوده و پوچ و بی‌حاصل می‌بیند.

او که در تلاش بود از بی‌معنایی زندگی‌اش معنایی بسازد، باز بی‌حاصلی را تجربه می‌کند. در چنین شرایطی است که زکی، زندگی را پوچ می‌یابد و خود را به جوالی تو خالی و سوراخ تشبیه می‌کند: «زکی نداوی شوال فارغ... و کل یوم یمتلیء بشیء ما... یمتلیء بالبطولات، بالتواضع الزائف، بالملکه ذات الجبروت.» (ص ۹۶) (زکی نداوی، جوال تو خالی. هر روز با یه چیزی پر می‌شه؛ پُر قهرمان‌بازی، تواضع ساختگی، یا ملکه پرجبروت.) (ص ۱۰۸) همچنین او در جایی از داستان، به هیچ‌وپوچ بودن زندگی خود اذعان کرده است: «تراءت لی الحیاة الماضیة ملیئة باللاجدوی» (ص ۹۶) (زندگی گذشته‌ام به نظرم هیچ‌وپوچ آمد.) (ص ۱۰۹) که همه این موارد، نشان از پوچی و بی‌ارزشی ارزش‌ها در نزد او است و وی را به انکار و تردید در مورد زندگی و وجودش در این دنیا سوق می‌دهد و فقدان ماهیت درونی‌اش را آشکار می‌سازد.

یکی از مهم‌ترین دلایل پوچ‌گرایی قهرمان داستان، بی‌هویتی او است. در داستان‌های مدرنیستی، با متن‌هایی سروکار داریم که به نوعی ناتمام‌اند؛ یعنی پایانی برای آن‌ها وجود ندارد و به شکل کاملی نیستند و شخصیت‌های آن به شناخت جامعی از خود و جهان دست

پیدا نمی‌کنند و اگر هم نسبت به جهان پیرامون، شناخت پیدا کردند، در این شناخت، تردید دارند و همواره در پی آن‌اند که دامنه و حدود آگاهی‌شان را مشخص کنند. در این داستان‌ها، شخصیت‌ها به دنبال آن‌اند که هویت واقعی خود را دریابند. به عبارتی دیگر، داستان مدرنیستی، روایت حرکت از بحران هویت به آگاهی است؛ بنابراین این پرسش‌ها مطرح می‌شود: چه چیزی در خور شناخت است؟ چگونه می‌توان به شناخت واقعی رسید و به این شناخت اطمینان کرد؟ حدود شناخت و آگاهی ممکن کجاست؟

در رمان حین ترکنا الجسر، زکی نداوی، ناچار است هویت خود را بازنویسی و بازاندیشی کند و در مواجهه با رویدادها، هویت و حقیقت فردی خود را دریابد. هویت او به دلیل شکستی که در ماجرای پل متحمل شده، دچار بحران شده و اینک او در تکاپو است آن را بازیابد. دوگانگی، سرگردانی، عدم قطعیت به این بی‌هویتی دامن می‌زند و او را بیش‌ازپیش دچار بحران روحی می‌سازد. در بخشی از داستان زکی از خود می‌پرسد: «این أنا». (ص ۴۰) (من کجام؟) همین سؤال زکی از خود، نشان از بی‌هویتی و آوارگی او دارد و خواننده نیز به‌خوبی آن را درک می‌کند که زکی سرگردان است و از این سرگردانی رنج می‌برد. این بی‌هویتی باعث شده زکی در اعتقادات خود و در مورد خدا نیز شک کند و پرسش‌هایی در مورد وجود خدا داشته باشد. در واقع، بی‌هویتی زکی نداوی، اعتقاداتش را متزلزل کرده و به تبع آن، او زندگی را پوچ و بی‌معنا می‌داند و حتی ثمره انتظارش نیز پوچی است.

۳-۴- تباهی شخصیت داستان

«جورج لوکاک»، فیلسوف مارکسیست، در جایی گفته است: تباهی فرد و جهان مدرن، مضمون و محتوای اصلی رمان مدرن است. بر اساس این تعریف، یکی از ویژگی‌های داستان‌های مدرن، انسان تباه‌شده در جهان تباه‌شده است. از این معنا، می‌توان دو برداشت متفاوت کرد: یکی برداشت تلخ و سیاهی است که بر مبنای آن، کل جامعه انسانی و کلیت جهان در حال تباهی است و هیچ افق روشنی برای نجات و رهایی انسان وجود ندارد؛ دوم نیز اینکه جامعه و جهان نوینی در حال تکوین است و تنها برخی از ارکان جامعه بیماری که در حال حاضر در آن زندگی می‌کنیم، در حال پاشیدگی و از بین رفتن است. در پس این

متلاشی شدن جامعه، فرهنگ و جهان تازه‌ای شکل خواهد گرفت و از این نظر بیان این تباهی و متلاشی شدن، کار درست و ارزشمندی است؛ زیرا به تحقق زودتر آن افق پیش رو و جامعه آرمانی کمک خواهد کرد. (دارستانی، ۱۳۹۱)

در عصر مدرن، رمان، انعکاس دنیای متلاشی شده و آدم‌هایی است که با احساس و عاطفه فراوان، بنا به شرایط جبری اجتماعی، گاه، سرشار از بی‌عاطفگی و قساوت هستند. (بزرگ بیگدلی، ۱۳۹۲: ۱۰۷۶) زکی نداوی (شخصیت اصلی) در رمان حین ترکنا الجسر نیز نمونه‌ای از انسان مدرن است که بنا به شرایط جبری جامعه‌اش و در اثر شکستی که متحمل شده، دچار تناقض‌ها و کشمکش‌های مدام روحی و ذهنی شده است و در نهایت به روان‌پریشی تبدیل شده که در طول داستان، اقدام به آزار خود و وردان می‌کند.

همه این موارد و در واقع تباهی، حاصل عدم التقاط فرد با جامعه و حاصل نابودی فردی در دل مناسبات کلی سیستم جامعه است. (بزرگ بیگدلی، ۱۳۹۲: ۱۰۷۷) زکی شکست‌خورده که اینک از همه چیز ناامید شده، توسط طبیعت نیز شکنجه می‌شود: «فجأة رأيت المياہ تصفعی. كانت صفة المياہ فی الحاليتين واحدة. قلت بأسی: المياہ ملیئة بالبط و الجسور التي تلطم الانسان دائماً» (ص ۱۷) (یک‌باره دیدم آب، شترق، کشیده‌ای بر صورتم زد. کشیده آب در هر دو حال یکسان بود. اندوهگین گفتم: آب‌ها پُر پرنده و پُلن که دائم تو صورت آدم می‌کوبن.) (ص ۲۴) و در جای دیگر می‌گوید: «فأصابني رذاذ قوي، وُلد فی جسدي الرعشة» (ص ۸۲) (موجی از ذرات آب به من پاشید و رعشه‌ای در بدنم انداخت.) (ص ۹۴) این شکست به قدری برای زکی سنگین است و او را به مرگ نزدیک ساخته که زکی، خود را در برابر شکنجه‌های طبیعت تسلیم می‌کند: «تارکاً للمطر أن يتسرب اليّ و يجلدني. و تارکاً للريح أن تصفع وجهي» (ص ۱۵۶) (اجازه دادم قطره‌های باران تا عمق تن و جانم نفوذ کند و تنم را به زیر شلاق بگیرد. گذاشتم باد با تپانچه‌هایش صورتم را نوازش کند.) (ص ۱۷۰) در طول داستان، شاهد خودآزاری زکی و نیز دیگر آزاری او هستیم. در اصطلاح روان‌شناسی این امور را با عناوین مازوخیسم یا انحراف خودآزاری و سادیسم یا انحراف دیگر آزاری، بیان می‌کنند. زکی در جایی از داستان می‌گوید: «أنزلت رأس وردان بقسوة،

و ضغطت. خرج صوته أقرب إلى التنهيد، و تكوم من جدید.» (ص ۱۸) (کله وردان را محکم پایین آوردم و فشارش دادم، ناله‌ای کرد و مچاله شد.) (ص ۲۶) این عبارت، می‌تواند بیانگر حس سادیستی (دیگر آزاری) در وجود زکی باشد که به دلیل وجود این حس در درونش، اقدام به آزار و اذیت وردان می‌کند تا بر حس شکستی که در وجودش است، غلبه کند و خود را قدرتمند و قوی جلوه دهد. در واقع می‌توان گفت وجود حس سادیستی در زکی، نمود شکست و ضعف اوست که با آزار وردان، تلاش می‌کند بر این شکست و ضعف، سرپوش نهد.

زکی، حس مازوخیستی یا خودآزاری نیز دارد که او را وامی‌دارد برای آرامش نسبی خود به آزار خودش پردازد و تصمیم بگیرد در صورت شکست در شکار پرنده، خود را دار بزند: «قلت لِنَفْسِي: لَنْ تَفْلِتَ هَذِهِ الْمَرَّةَ. إِذَا طَاشَتْ طَلْقَاتِي فَسَوْفَ أُخْتَقِقُ... لَا... سَوْفَ أُعْلِقُ نَفْسِي عَلَى شَجَرَةِ جَوْزٍ.» (ص ۷۴) (به خودم گفتم: این بار دیگه نمی‌تونه از چنگم در بره. آگه تیرهام به هدف نخورد، خودمو خفه می‌کنم، نه، خودمو روی درخت گردو، دار می‌زنم.) (ص ۸۵) او تنها امیدش برای زندگی، پس از شکست پل، شکار پرنده است و عدم موفقیت در آن را برابر با مرگ و نابودی می‌داند و این امر در نزد زکی به حدی، جدی است که او، خود اقدام به مرگش خواهد کرد و ابتدا می‌گوید: خودم را خفه خواهم کرد؛ ولی به چنین مرگی راضی نمی‌شود و آویخته شدن به دار را بر خفه شدن ترجیح می‌دهد. زکی همچنین انتظاری که برای شکار پرنده افسانه‌ای می‌کشد را به طنابی تشبیه کرده که دست و پایش را بسته است: «الإنتظار مثل جبل مشدود يطوقني من كل ناحية» (ص ۷۴) (انتظار مثل طنابی محکم دست و پایم را بسته بود.) (ص ۸۶) این سخن زکی، بیانگر عذاب و شکنجه‌ای است که انتظار برایش در بر دارد و نمی‌تواند خود را از این انتظار رها سازد؛ چرا که سستی و وضعی که گریبان‌گیرش شده، جز انتظار، ثمره‌ای ندارد.

زکی ناکامی را با تمام وجود حس می‌کند: «لقد اختنقت. خنقتني الخيبة. امتلأت روعي بها حتى أصبحت لا أرى غيرها!» (ص ۷۰) (خفه شدم. ناکامی خفه‌ام کرد. تمام جونمو پر کرد، تا جایی که دیگه چیزی به جز اون نمی‌بینم.) (ص ۸۱) در نظر زکی آنچه موجب تباهی

و نابودی‌اش شده، شکست و در پی آن ناامیدی، ناکامی و حسرت است، تا جایی که چیزی جز ناکامی و ناامیدی نمی‌بیند. این ناکامی به حدی زکی را رنج می‌دهد و زمینه تباهی‌اش را فراهم می‌کند که هروقت از امید و شکفتن سخن می‌گوید، درد جانکاهی در وجودش احساس می‌کند: «أعنى: التناقض، التزاوج، التداخل، الصراع، ثم الإثبات! أصابني ألم مفاجيء في ظهري، في نهاية السلسلة الفقرية، تحركت بصعوبة، أحسست بالألم أكثر.» (ص ۱۵۴) (می‌خواهم تناقض، آمیزش، تداخل، کشمکش و سرانجام، شکفتن را نشان دهم! یک‌باره کمرم، در انتهای ستون فقرات تیر کشید. به سختی تکان خوردم. درد جانکاهی احساس کردم.) (ص ۱۶۸) زکی بر این باور است که شاید در پس این همه رنج و مصیبت، آرامشی ابدی باشد؛ ولی با این فکر، دردی فراتر از دردهای قبلی بر جاننش مستولی می‌شود؛ طوری که تحمل این درد، برایش مشکل است.

۳-۵- دوگانگی و تناقض

«گلدمن» نظریه پرداز ادبی، دوگانگی انسان مدرن را حاصل سیاست‌های جامعه بورژوازی می‌داند. در جامعه‌ای که انسان در آن، بیش از پیش به حالتی خودکار حرکت می‌کند و هیچ اختیاری از خود ندارد و تأثیر قوانین اجتماعی را که کاملاً با وی بیگانه هستند، منفعلانه تحمل می‌نماید، در چنین حالتی، نوعی دوگانگی روانی به وجود می‌آید که یکی از ساختارهای بنیادی انسان در جامعه سرمایه‌داری محسوب می‌شود. (پوینده، ۱۳۹۰: ۲۶۸)

«کوندر» در این رابطه می‌گوید: «زمانی که در نظام قدیم، ارزش‌ها (خیر و شر) از یکدیگر جدا بود، هر چیزی معنای خاص خودش را داشت؛ اما اکنون این جهان، بدون حضور نیرویی متافیزیکی، ناگهان در ابهامی ترسناک فرو رفته است. حقیقت متافیزیکی که در نزد آدمیان به صورت صدها حقیقت نسبی درآمد و آدمیان به آن‌ها روی آوردند. بدین ترتیب عصر جدید در دنیای متناقضات فرو رفت.» (خالصی مقدم، ۱۳۹۲: ۴)

شخصیت اصلی رمان حین ترکنا الجسر هم نمونه‌ای از شخصیت‌های دوگانه و متناقض است که این دوگانگی در سطور آغازین داستان، چندان خودنمایی نمی‌کند؛ اما با پیشروی داستان، زکی، خودِ دیگرش را بازمی‌نماید. البته باید گفت که زکی، احساسات دوگانه

خود را ابتدا در مورد وردان بروز می‌دهد. یک بار او را دوست دارد و نسبت به او ابراز علاقه می‌کند: «طبببت علی ظهره، و قلت: وردان، أنت تهرف کم أجبک؟» (ص ۲۱) (چند ضربه آرام به پشتش زدم و گفتم: وردان، تو می‌دونی چقدر دوست دارم.) (ص ۲۷) و بار دیگر از احساس نفرتش نسبت به وردان سخن می‌گوید: «وردان، أنت کلب ردیء، و مع ذلک یمکن أن تفهم بعض الاشیاء» (ص ۲۳) (وردان، تو سگی بی‌خاصیتی. با این همه، شاید بعضی چیزها حالت بشه.) (ص ۲۹) و دوباره می‌گوید: «وردان، حیوان متهتک، قدر، لایفهم، و لایمکن تحویله إلی حیوان آخر.» (ص ۱۰۶) (وردان، جانور بی‌چشم‌ورو و کثیفی است. نه می‌فهمد و نه عوض می‌شود.) (ص ۱۱۹)

زکی نداوی، این احساسات متناقض و دوگانه را در مورد خودش نیز دارد و یک بار خود را نابغه می‌خواند و بار دیگر همه ویژگی‌های پست را به خود نسبت می‌دهد و همه این احساسات یک‌دفعه تغییر می‌کند؛ چنان‌که صراحتاً در داستان آمده است: «أنا داهیه یا وردان.» (ص ۲۹) (من نابغه‌ام وردان) (ص ۳۶) درست با گذشت مدت کمی از گفته زکی، خودش می‌گوید: «أنا لست داهیه یا وردان... أنا مجرد معتوه» (ص ۲۹) (وردان من نابغه نیستم. من فقط یه خنگم.) (ص ۳۶) زکی نداوی، حتی نسبت به شاه مرغابی‌ها که رؤیای شکارش را دارد، احساسات متناقضی دارد؛ یک بار او را ملکه‌ای می‌خواند که پرندگان دیگر کنیزکان او هستند و هر کدام، کاری برایش انجام می‌دهند؛ او را در سفر باشکوهش با بال‌های درخشان تصور می‌کند و او را شازده خانوم و پری می‌خواند؛ بار دیگر او را به قعر پستی می‌کشاند و پتیاره و ابلیسی می‌خواند که براننده این همه بدبختی نیست و نیز می‌گوید: «البط لعنة، یحتاج ابن الستین کلب إلی حذر و مهارة.» (ص ۹۳) (مرغابی نفرینه، پدرسگ، هوش و مهارت می‌خواد.) (ص ۱۰۵)

این دوگانگی در طبیعتی که داستان در آن جریان دارد نیز دیده می‌شود و خواننده را بیش‌ازپیش به سمت حال‌وهوای تناقض و دوگانگی موجود در داستان می‌کشاند و تناقض حاصل از شکست را بیشتر از گذشته، در داستان جلوه می‌دهد. اینجاست که خواننده دوگانگی زکی نداوی را می‌پذیرد و با او احساس هم‌دردی می‌کند؛ گویی زکی نداوی در شرایطی

که دوگانگی، تناقض، شکست، بی‌رحمی و در نهایت، ناکامی در همه جا طنین انداز است، چاره‌ای جز این رفتارهای متناقض ندارد و همین موارد، می‌تواند توجیهی برای رفتارهای دوگانه او باشد: «ما کادت الأيام الأخيرة من كانون الثاني تنقضي، بيروتها القاسية الثقيلة، حتى هبت موجة دفة... لكن ما كاد يطل الاسبوع الثاني من شباط حتى تغير الجو من جديد. انفجرت الرياح باردة فجأة.» (ص ۱۲۳) (هنوز آخرین روزهای ژانویه با سرمای سوزناک و سنگینش سپری نشده بود که موجی از گرما وزیدن گرفت؛ اما هنوز هفته دوم فوریه نرسیده بود که ورق دوباره برگشت. ناگهان موجی از سرما دوباره فرارسید.) (ص ۱۳۵)

نتیجه‌گیری

رمان حین ترکنا الجسر عبدالرحمن منیف، تصویرگر رنج‌ها و آرزوهای انسانی است که جویای آزادی و حقیقت است و در این مسیر شکست خورده و دچار سرخوردگی و حقارت شده است؛ سرخوردگی و حقارتی که او را هم صحبت سگش کرده و خیال‌بافی‌ها و کابوس‌های دهشت‌انگیز به سراغش آورده؛ اما ترس از نظام حاکم، مانع از آن می‌شود که سخنی بگوید و صراحتاً به کسانی اشاره کند که زمینه شکست در جنگ را فراهم آورده و آن‌ها را مجبور به ترک پل کرده‌اند. نویسنده از طرفی تلاش کرده روحیهٔ اعراب را پس از شکست در برابر اسرائیل به بهترین وجه، نشان دهد و نیز نشان دهد که این شکست، حاصل کوتاهی و سستی اعراب است.

عبدالرحمن منیف توانسته است پس از آشنایی با رمان مدرن، این جریان را در دل سبک شخصی خود هضم کند و آثاری موفق با پیروی از این سبک بیافریند. او توانسته بارقه‌های طلوع مدرنیسم را در این رمان پیاده کند و اگر بگوییم در این عرصه جزء ممتازان است، سخن گزافی نگفته‌ایم.

منیف، در این رمان، با تصویرسازی‌ها و توصیف‌های حزن‌آلود، متناقض و ناامیدانه از طبیعت، شخصیت‌ها، اماکن و زمان‌ها، ما را به فضای غمگین و یأس‌آلود انسان عربی شکست خورده، برده و از طرف دیگر، دغدغه‌های آزادی‌خواهانهٔ خود را به اطلاع مامی رساند. بنابراین می‌توان گفت که حین ترکنا الجسر مهم‌ترین شاخصه‌های رمان مدرنیستی از قبیل ابهام و پیچیدگی، عدم قطعیت، پی‌رنگ استعاری و گسسته، ضدقهرمان بودن، دوگانگی، یأس، انزوا، محصور بودن، شکست و پوچی انسان معاصر را در بر دارد؛ انسانی که از واقعیت تلخ و پوچ پیرامون خود، راه‌گریزی ندارد و منفعلانه خود را تسلیم سرگردانی‌هایش کرده است.

فهرست منابع

۱. آریان پور کاشانی، منوچهر و بهرام دلگشایی، ۱۳۸۸، بزرگ فرهنگ انگلیسی فارسی پیشرو آریان پور کاشانی، هفت جلدی، تهران: جهان رایانه.
۲. اخلاقی، اکبر، ۱۳۸۲، «تحلیل ساخت روایی مثنوی مولوی»، پایان نامه دکترای زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان.
۳. بزرگ بیگدلی، سعید و فرهاد سنگانی، ۱۳۹۲، «نقد و بررسی رمان ملکوت بر طبق مؤلفه های رمان مدرن»، همایش هفتم پژوهش های ادبی (دانشگاه هرمزگان)، ص ۱۰۷۱.
۴. بوین، روی و علی رتانی، آبان و آذر ۱۳۸۰، «درآمدی بر مدرنیسم و پست مدرنیسم»، ترجمه خیام فولادی تالاری، پرتال جامع علوم انسانی، ش ۵۷، ص ۶۲.
۵. بیشاب، لئونارد، ۱۳۷۴، درس هایی درباره داستان نویسی، ترجمه کاوه دهقان، چ ۴، تهران: زلال.
۶. پاینده، حسین، ۱۳۸۹، داستان کوتاه در ایران (داستان های مدرن)، تهران: نیلوفر.
۷. پوینده، جعفر، ۱۳۹۰، درآمدی بر جامعه شناسی ادبیات (گزیده و ترجمه)، تهران: نقش جهان.
۸. تسلیمی، علی، ۱۳۸۳، گزاره هایی در ادبیات معاصر (داستان)، تهران: اختران.
۹. جمعی از نویسندگان، آذر ۱۳۸۷، موعود، ش ۶۳، www.mouood.org
۱۰. الحازمی، منصور، ۱۹۸۱، فن القصة فی الأدب السعودی الحدیث، الرياض: دارالعلوم.
۱۱. خالصی مقدم، نرگس، ۱۳۹۲، شهر و تجربه مدرنیته فارسی، تهران: تیسرا.
۱۲. دارستانی، علیرضا، ۱۳۹۱/۱۰/۲، «گفت و گو با جواد افهمی»، وبلاگ مویرا، moira.blogfa.com
۱۳. دهنوی، محمود و حمیدرضا مشایخی، تابستان ۱۳۹۰، «جلوه های نهیلیسم در اشعار ایلیا ابوماضی»، لسان مبین، س ۲، ش ۴، ص ۲۳۰.
۱۴. شهاب، خدیجه، ۲۰۰۹، حقوق الإنسان فی الروایة عبدالرحمن منیف، بیروت: المؤسسة

العربية للدراسات و النشر.

۱۵. القحطاني، سلطان سعد، ۱۹۹۸، الرواية في المملكة العربية السعودية: نشأتها و تطورها من ۱۹۳۰ إلى ۱۹۸۹، الرياض: شركة الصفحات الذهبية.
۱۶. كادن، جی. ای، ۱۳۸۰، فرهنگ توصیفی ادبیات و نقد، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: شادگان.
۱۷. کلب، سعدالدين، ۱۹۹۷، وعی الحدائة (دراسات جمالية في الحدائة الشعرية)، دمشق: منشورات اتحاد الكتاب العرب.
۱۸. منيف، عبدالرحمن، ۱۹۸۷، حين تركنا الجسر، ط ۴، بيروت: المؤسسة العربية للدراسات و النشر.
۱۹. _____، ۲۰۰۳، رحلة الضوء، ط ۳، بيروت/المغرب: المؤسسة العربية للدراسات و النشر.
۲۰. _____، ۱۳۹۲، حين تركنا الجسر، ترجمه محمد حزباني زاده، تهران: پوينده.
۲۱. ميرصادقي، جمال، ۱۳۶۷، عناصر داستان، چ ۲، تهران: شفا.
۲۲. ميرصادقي، ميمنت، ۱۳۸۷، واژه نامه هنر داستان نويسی: فرهنگ تفصيلی اصطلاح های ادبيات داستاني، چ ۲، تهران: كتاب مهناز.
۲۳. ميرعابدینی، حسن، ۱۳۸۷، صد سال داستان نويسی ايران، چهارجلدی، چ ۵، تهران: چشمه.
۲۴. نوذری، حسينعلی، ۱۳۷۹، پست مدرنيته و پست مدرنيسم، تهران: نقش جهان.
۲۵. وولف، ويرجينا، خرداد ۱۳۸۸، «نظری اجمالي بر مدرنيسم ادبي و عوامل فرهنگي مؤثر بر آن»، ترجمه مجيد اوحديان و محمد غفاري، كتاب ماه ادبيات، ص ۲۶.
۲۶. يونسی، ابراهيم، ۱۳۸۴، هنر داستان نويسی، چ ۸، تهران: نگاه.